

فقه و ترازوی اخلاق

احمد قابل

کارگز: ارن، ش ۵۸۹، ۱۳۸۷/۶/۲۳

چکیده: محور اصلی این نوشتار تاکید بر منزلت اخلاق و نقد رویکرد فقها در گسترش و اصالت بخشیدن به حوزه احکام است.

بند ۱، ۲ و ۳: حوزه‌های سه گانه شریعت عبارتند از: عقاید، اخلاق و احکام. ترتیب منطقی نشانگر آن است که احکام یا فقه باید مبتنی بر اخلاق، و اصول اخلاقی باشد، همان‌گونه که اخلاق و احکام باید مبتنی بر عقاید و باورها و اصول کلامی باشد. اخلاق در محاصره عقاید و احکام است. هرگونه افراط و تفریط در باور و یا احکام، موجب محدودیت و فاصله گرفتن اخلاق از خطرات انسانی خواهد شد. باورهای استکباری، ناعادلانه و... از یک سو و گسترش دایره الزامات فقهی، سخت‌گیری‌های ناموجه، رویکردهای خشونت‌آمیز و تکلیف‌گرایانه غیرمنطقی از سوی دیگر، همچون دو لبه قیچی برای بریدن رگ حیات اخلاق شده‌اند. بیشترین رفتارهای خلاف اخلاق را در دو پوشش «تکفیر و اتهامات اعتقادی» برخوردارهای خشن با اهل اندیشه و «تفسیق و اتهامات قانونی و شرعی» نسبت به آدمیان می‌توان دید.

بند ۴، ۵، ۶ و ۷: اخلاق در معنا و مفهوم عام چیزی جز حکمت نظری نیست. شاخص اصلی در اخلاق چیزی جز اختیاری و ارادی بودن و به تعبیر دیگر غیر اجباری بودن نیست. احکام الزامی فقهی تنها شامل حداقل‌های لازم برای نگاه‌داری خود یا جامعه در مسیر اخلاق

انسانی می‌شود. این الزامات در جوامع غیر شرعی به عنوان قانون مطرح می‌شود. اخلاقیات «انتظارات حداکثری» از آدمی و کمالات اخلاقی انسان را بیان و طلب می‌کند.

بند ۸، ۹ و ۱۰: توسعه فقه هیچ معنایی جز «سلب آزادی و اراده» از متشرعان ندارد. چرا که حوزه اخلاق، حوزه اراده و اختیار و آزادی انسان‌ها است و حوزه فقه، عمدتاً حوزه الزامات و اجبارهای قانونی و شرعی است که آدمیان را بنا به ضرورت‌ها، مسلوب‌الاختیار می‌کند. تجاوز به حریم اخلاق، تحت عنوان احکام شریعت و فقهی کردن مناسبات اخلاقی بدون اثبات عقلانی «ضرورت» این تحول و تغییر ماهیت، هیچ دستاوردی جز «برهم زدن انطباق شریعت با فطرت انسانی» ندارد. داستان حق و تکلیف و پدیده رایج تکلیف‌محوری در رویکرد فقهی مشهود فقها، ناشی از ورود فقه به حریم اخلاق است. نکته اساسی بحث، «نسبت اخلاق و فقه» است. آیا فقه معیار اخلاقیات شریعت محمدی ص است یا اخلاق، معیار فقه شریعت است؟ آیا اخلاق اصل است و فقه فرع؟ یا برعکس؟ من از شریعت محمدی ص چنین برداشت می‌کنم که اصل بودن اخلاق امری آشکار است. ممکن است کسی با استناد به آیه «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» ادعا کند که کسب همه فضائل اخلاقی برای رسیدن به مقام عبودیت است پس عبادت کردن، مطلوب نهایی است و اخلاق پلی است برای رسیدن به آن. این برداشت ابتدایی، ظاهراً با ادعای اصل بودن اخلاق، می‌خواهد مقابله کند. اولاً بحث از عبودیت، کلامی است گرچه مباحث کلامی و فقهی شریعت با هم پیوند دارند، ولی نسخ بحث از مقام عبودیت، مربوط به کلام است با بحث‌های عباراتی چون نماز و... تفاوت‌های علمی خاص خود را دارد. و نمی‌توان از این آیه، نتیجه گرفت که اخلاق فرع است.

بند ۱۱ و ۱۲: در بحث‌های فلسفه اخلاق، برخی عالمان شریعت محمدی ص مدعی شده‌اند که عبادت خدا مطلوب نهایی و عامل و انگیزه اصلی دعوت به رفتار اخلاقی است. بازگشت این نظریه به شکوفایی حقیقت وجود انسان است. و منافاتی بین آیات قرآن و ادعای شکوفایی حقیقت وجود انسان به عنوان مطلوب نهایی اخلاق وجود ندارد. تغییر مناسبت نسبت به عقاید و اخلاق برای تعیین سره و ناسره باورها و اخلاق، وارونه کردن پوستین شریعت و انحراف از مسیر وحیانی و مخالف عقلانیت است.

بند ۱۳ و ۱۴: رویکرد برخی اندیشمندان در مورد لزوم بازگشت به آیات نازل شده در مکه و ترجیح آن بر آیات نازل شده در مدینه چیزی نیست جز اصالت پیام نبوی در مکه که

عمدتاً به مسائل کلامی و اخلاقی پرداخته است. فقهای متأخر رنج بسیاری کشیده‌اند تا لزوم تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس‌الامریه را به اثبات رسانند. اکنون نوبت عالمان است که با استدلال کافی بر قابلیت عقل بشر امروزی برای کشف قطعی آن مصالح و مفاسد تاکید کنند. خرد جمعی یا عقلانیت مشترک بشری می‌تواند به عنوان حجت شرعی تعیین‌کننده ملاکات احکام شریعت باشد.

بند ۱۵ و ۱۶: برخلاف روند حاکم بر قرآن و گفتار و رفتار پیامبر خدا ﷺ و اولیای الهی، رویکرد تحقیرآمیز رایج به نسبت «عقل و برداشت‌های عقلانی بشر» جداً تعجب‌آور است. آنان با تصویری خاص از شریعت و گاه با استناد به عبارت «ان دین الله لایصاب بالعقول» به رویکردی غیر عقلانی گرایش پیدا کرده‌اند.

این گروه بیش از آن که اهل اجتهاد باشند، خود مقلد پیشینیانند و راه را بر مصلحان و مجتهدان حقیقی می‌بندند. آنان از عباراتی چون «اکثرهم لا یعقلون» «اکثر الناس لا یعلمون» سوء استفاده می‌کنند. قرآن این جملات را به عنوان تبیین وضعیت موجود در آن زمان به کار برده است.

● اشاره

محمد غفرانی

۱. قبل از بررسی مطالبی که آقای قابل به آن اشاره داشته‌اند، به برخی از تناقضات صریح اشاره می‌شود. ایشان بدون دقت در آنچه در بند ۱ درباره اخلاق و مفهوم آن آورده است که: اخلاق به معنی اعم، همان عمل صالح است که دین و شرایع الهی به آن دعوت می‌کند، در چند سطر پایین‌تر در بند ۴ می‌نویسد: اخلاق در معنا و مفهوم عام خود چیزی جز «حکمت نظری» نیست. مشخص نقرموده‌اند که اخلاق جزو حکمت نظری است یا عملی؟ جالب اینکه در تعریف اخلاق در هر دو بند، آن را به صورت حصر عقلی بیان کرده است! تناقض دیگری که در مجموعه مقاله قابل تأمل است، اعتقاد نویسنده درباره حوزه‌های تشکیل‌دهنده شریعت است. وی در بند اول می‌نویسد: «... نگاه مستقل به هر یک از آنها، تنها نمایش ناقصی از شریعت را در پی دارد». بند ۱۳ چنین است «رویکرد برخی اندیشمندان در مورد لزوم بازگشت به آیات نازل شده در مکه و ترجیح آن بر آیات نازل شده در مدینه، چیزی نیست جز اصالت پیام نبوی در مکه که عمدتاً به مسائل کلامی و اخلاقی پرداخته است» اگر مراد ایشان همین باشد، موافقت با آن امری منطقی است. گرچه آقای قابل ارکان شریعت را در سه بند منحصر کرد و نگاه مستقل را نمایشی ناقص برشمرد، اما ره‌شن شد که ایشان چگونه بند سوم «احکام» را به فراموشی سپرد و مسکوت گذاشت.

۲. وی در بند سوم مقاله خود درباره محاصره اخلاق بین دو عنصر عقاید و احکام

اشاره نموده و معتقدند که این اخلاق است که مظلوم واقع شده است. اما هیچ‌گونه اشاره‌ای به این مطلب ندارد که اصولاً معیار در اخلاق چیست؟ آیا اخلاق نمی‌تواند عرصه را بر عقاید و احکام تنگ کند؟ به هر حال ما در سایه اسلام و سیره نبوی باید اخلاق مورد تأیید دو ثقل یادگار پیامبر ﷺ داشته باشیم و اخلاق همان‌گونه که در بند اول اشاره کردید باید با دو عنصر عقاید و احکام سنخیت و مناسبت داشته باشد. عناوینی که نویسنده مقاله به آن اشاره می‌کند در باب عقاید عبارتند از «باورهای استکباری، ناعادلانه، برتری‌جویانه، خرافات، اندیشه‌های نامنسجم، اندیشه‌های مشرکانه و حق‌گریزانه»، این موارد در جای خود کاملاً صحیح و منطقی است. اسلام هرگونه خرافات و اندیشه‌های مشرکانه را مردود می‌داند و در باب احکام نیز هرگونه رفتار و اعمالی که منجر به تقویت خرافات و اندیشه‌های مشرکانه شود، حرام شمرده است. اما همچنان این بند در هاله‌ای از ابهام قرار دارد که منظور وی از بیان این عناوین چیست؟ ایشان معتقد است که: «گسترش دایره الزامات فقهی، سخت‌گیری‌های ناموجه، رویکردهای خشونت‌آمیز و تکلیف‌گرایانه غیرمنطقی» اخلاق را در محاصره قرار داده است.

در پاسخ باید گفت: اولاً مصادیق چنین عناوینی در احکام کدام است؟ دوم اینکه اسلام دینی است که با همه ظرافت‌های احکامی، دارای سهولت و آسانی است و هرگونه سخت‌گیری‌های ناموجه و غیرمنطقی مردود شمرده شده است.^۱ و آیه کریمه «لا اکراه فی الدین» در زمانی نازل شد که پدری قصد داشت فرزندانش را با تهدید به اسلام برگرداند. پیامبر ﷺ با خواندن این آیه آب پاکی به دست هر زورمداری ریختند.^۲ اسلام با خشونت‌های طالبانی و با رفتارهای وهابیت به شدت مقابله می‌کند و هیچ‌گونه انحراف در دین را نمی‌پذیرد. و اگر نویسنده مقاله به این دو فرقه ضاله اشاره می‌کند، عقیده‌ای کاملاً منطقی است. از سوی دیگر اینکه ایشان، اخلاق را امری کاملاً اختیاری و غیرالزامی می‌دانند، و در جایی از واژه استحباب شرعی نام می‌برد، توجه ندارند که همین اخلاق هم در بسیاری از موارد، از پای بست الزامی و دارای احکام و جوبی است. اخلاق از شما می‌خواهد که به دیگری سلام کنید، امری کاملاً اختیاری، اما همین اخلاق، ایجاب می‌کند که جواب سلام واجب است اما وجوبش را شریعت گفته است. نمونه دیگر: در عهد رسول الله ﷺ شخصی در خانه دوستش درخت خرما می‌داشت. اخلاق حکم می‌کند که هر وقت مالک درخت می‌خواهد به این درخت سر بزند، باید با اجازه باشد و حداقل با اطلاع قبلی باشد. اما مالک درخت، خود را ملزم به رعایت هیچ‌گونه رفتار اخلاقی نمی‌داند نه اطلاع‌رسانی، نه اجازه از مالک خانه و... بنابراین پرونده را نزد پیامبر ﷺ بازگو کردند.

بازتاب اندیشه ۱۰۲
 ۱۰
 فقه و
 ترازوی اخلاق

۱. بريد الله بكم اليسر ولا يزيد بكم العسر. بقره (۲): ۱۸۵.
 ۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ ذیل آیه شریفه «لا اکراه فی الدین».

حضرت از راه اخلاق و توصیه‌های اخلاقی هر چه تلاش کردند، مالک درخت راضی به معامله و مصالحه نشد، نهایتاً پیامبر ﷺ دستور دادند: درخت را کنده و جلویش بیندازید.^۱ سؤال این است که اخلاق غیراختیاری که موجب دردسر دیگران است، چه راهکار شرعی دارد؟ و از اخلاق چه توصیه‌ای دارید؟ فصل الخطاب اخلاق و احکام چیست؟ و آیا این اخلاق است که مزاحم است یا احکام؟ آیا احکام شریعت جا را بر اخلاق تنگ کرده است؟ شما در بند ۶، از احکام شریعت به عنوان «حداقل‌های لازم» نام برده‌اید و از اخلاق «حداکثر انتظار»... یاد کرده‌اید؛ حال آنکه حقیقت مطلب این است که اسلام در همه ابعاد سه‌گانه خود به حداکثرها توجه کرده و حکم شرعی اسلام در ابواب ۵۰ گانه، تماماً به حداکثرهای لازم در باب اخلاق اشاره داشته است. و اگر احکام شرعی به درستی رعایت می‌شد، بدون شک وضعیت جامعه جهانی بهتر بود و شاهد این همه فجایع غیرانسانی در جهان نبودیم.

آیا این سخن منطقی است که گفته شود: «توسعه فقه و کشاندن آن به حریم اخلاق هیچ معنایی جز «سلب آزادی و اراده» از متشرعان ندارد...»، «... تجاوز به حریم اخلاق، تحت عنوان احکام شریعت و فقهی کردن مناسبات اخلاقی بدون اثبات عقلانی «ضرورت» این تحول و تغییر ماهیت، هیچ دستاوردی جز «بر هم زدن انطباق شریعت با فطرت انسانی ندارد...» کدام حکم شرعی را سراغ دارید که با فطرت انسانی ناسازگار باشد؟ کدام قانون قرآن با اختیار و اراده انسان در نزاع است؟ احکام اسلام از عبادات و معاملات و سیاست‌ها و... گرفته تا احکام استحبابی از مترقی‌ترین احکام و قوانین موجود است. کدام دین را سراغ دارید که برای زن متوفا، چهار ماه و ده روز حرمت عده را تجویز کرده باشد؟^۲ کدام قانون را سراغ دارید که در باب دعا و مناجات و روزه گرفتن، این قدر به حقوق ضعفا توجه کرده باشد؟ (ادعیه ماه رمضان پر از توجه به فقرا است و در پایان رمضان المبارک، مردم عید خود را با دادن وجهی به فقرا جشن می‌گیرند.) کدام حکم قضایی اسلام منافات با روح لطیف بشریت دارد؟ اگر نبود حکم السارق و السارقه... و اگر نبود الزانیة و الزانی... و اگر نبود ولکم فی القصاص... و اگر نبود و الخامسة فلعنة الله...^۳ امروزه هیچ بویی از شرف و هویت و... در کره زمین پیدا نمی‌شد.

نکته اساسی این است که پیامبر رحمت ﷺ آمدند تا مکرمات‌های اخلاقی توسعه پیدا کند، اما این مهم میسر نشد مگر با اجرای احکام شریعت. اگر در عصر و نسل ما نماز شب امری کاملاً استحبابی است اما بر نفس پیامبر اکرم ﷺ حکم الزامی داشت. پس عبادت

۱. مطهری، مرتضی، داستان راستان.

۲. توضیح المسائل؛ احکام عده و وفات.

۳. آیه شریفه درباره حکم لعان، نور (۲۴): ۷

است که پیامبر اکرم ﷺ را تا اوج اخلاق بالا برد. این احکام است که همه را تحت الشعاع خود قرار داده است و حتی اخلاق هم در سایه احکام شریعت توسعه می‌یابد. هیچ قضیه‌ای اخلاقی در اسلام بدون مجوز شریعت حضور ندارد. قرآن می‌فرماید: «ما اتاکم الرسول فخذوه»^۱ این حکم الاهی شامل هر قانون عرفی، اخلاقی و شرعی است که آنچه از سایه تابناک رسالت صادر شود، حجت شرعی است، حتی اگر اخلاق باشد، و «ما نهاکم عنه فانتهوا» یعنی هر حکم خلاف را که حضرت نهی می‌کند، شما هم از خود دور کنید و از آن دور شوید. احکام شریعت، در عین سهولت و آزادی، احکامی است که هرگونه استکبار فردی و جمعی را مهار می‌کند. اصل اولیه در احکام عدالت است. عدالت در جای جای احکام حضوری جدی دارد. در قرآن در باب نماز خواندن، امر به طهارت از نجاسات شده است، برای خواندن نماز، وضو بگیرید و اگر نشد، تیمم کنید. توجه و التفات به پاکی در عبادت، و برای جبران کمبودها، توجه به حال فعلی افراد، نشان از عدالت شریعت است. این دین برای کسانی که توان گرفتن روزه را ندارند، جایگزینی کفاره را عنوان می‌کند.^۲ برای دستیابی مردان و زنان به حقوق نانوشته قرآنی، شروط در معاملات را پیشنهاد می‌کند.^۳ و در موقع گرفتن و دادن قرض الحسنه، امضا و شاهد مدیون را پیشنهاد می‌کند.^۴ تمام این احکام تک‌تک اگر بشماریم هم اخلاق است و هم احکام، به گونه‌ای که تفکیک آن بس دشوار است. اما تا احکام نباشد، اخلاق هم توان عرض اندام ندارد.

۲. آقای قابل در بند ۸، بحث تکلیف محوری و حق محوری را مطرح می‌کند و معتقد است که «با زیربنایی بودن اخلاق، احکام شریعت را مبتنی بر «حق محوری» استنباط خواهیم کرد و پدیده رایج «تکلیف محوری» در رویکرد فقهی مشهود فقها، ناشی از ورود فقه به حریم اخلاق است.»

اصولاً رابطه ارکان شریعت، یک رابطه طولی است یا عرضی؟ یا رابطه اصل و فرع؟ اگر رابطه اصل و فرع باشد، معنایش آن است که احکام زائیده اخلاق است. سؤال ما این است که به چه دلیل احکام، زائیده اخلاق است؟ و اگر رابطه طولی است به چه دلیل اخلاق حد وسط بین عقاید و احکام است و چرا احکام حد فاصل بین دو قسم خود نباشد؟ اینها ابهاماتی است که باید به آن پاسخ داده شود؟ سخن دیگر اینکه مراد شما از «حق محوری» چیست؟ اگر منظورتان «حق الله» باشد «حق الله» مستلزم بروز الزاماتی در رفتار و اعمال انسان است که در قالب احکام شرعی بیان شده است. شاید مراد نویسنده مقاله از حق محوری در مقابل تکلیف محوری، آن باشد که تکلیف‌های شرعی، حق حیات و آزادی را از انسان سلب می‌کند و ما باید به دادخواهی بنشینیم که جعل تکالیف مستلزم بروز

بازتاب اندیشه ۱۰۲

۱۲
فقه و
ترازوی اخلاق

۱. توضیح المسائل، احکام روزه مریض.

۲. حشر (۵۹): ۷

۳. بقره (۲): ۲۸۲

۴. المؤمنون عند شروطهم

اختلالاتی در نظام حریت شده است و فقها با بیان احکام شرعی، حقوق شهروندان را توضیح کرده‌اند. نویسنده مقاله اگر برای نمونه به نهج البلاغه مراجعه می‌کرد، می‌یافت که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «انا لا نملك مع الله شیئا و لا نملك الا ما ملکنا؛ ما در عرض خداوند هیچ چیزی را مالک نبودیم و همچنان بی‌مال و ملکیت بودیم تا آن‌که خداوند ما را صاحب اشیاء قرار داد. فتمی ملکنا ما هو املک به منا کلّنا؛ پس زمانی که آنچه را او بدان مالک بود و ما را بر آن اشیاء مالک گردانید، تکالیفی را قرار داد. و هرگاه او مالکیت را بگیرد، تکالیفش را نیز برمی‌دارد.»^۱ تکالیف همه از سوی خداوند است. فقها در جعل تکالیف هیچ نقشی ندارند و تنها نقش آنها استنباط است. بود و نبود تکالیف به تعبیر مولا علی علیه السلام مستند به ذات اقدس خداوند تبارک و تعالی است. هیچ منبعی حق قانونگذاری ندارد. تشبیه قوانین بشری به تکالیف الهی، نوعی قیاس باطل است. در قوانین عرفی ضمانت‌های اجرائی، محدوده قانون، نیت و انگیزه شهروندان، به گونه‌ای است که با تکالیف الهی کاملاً متفاوت است. در تکالیف الهی، قصد تقرب و نزدیکی به خداوند، رکن اصلی در عمل متشرعین است^۲ که این مهم در قوانین عرفی، هیچ اثری ندارد. در قوانین عرفی، عنصر زمان و مردم، تعیین‌کننده است اما در تکالیف الهی، «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه»^۳ است. امام علی علیه السلام، فلسفه بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در تغییر نگرش مردم در بحث عبادت می‌داند. «بعث الله محمداً صلی الله علیه و آله لیخرج عباده من عبادة الاوثان الی عبادة، خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به آن خاطر مبعوث کرد که بندگان را از عبادت بت‌ها به عبادت خداوند برگرداند»^۴. عبادت خداوند در قالب‌های گوناگون آمده است که سرآمد آنها فروعات ده‌گانه دین است که از نماز شروع شده و به تولی و تبری ختم می‌شود. دانش فقه نیز یکی از ضروری‌ترین و مهم‌ترین مباحث دین است. تلاش در کسب این دانش جزو سفارشات بزرگان دین است. امام علی علیه السلام درباره تجارت بدون دانش و فهم مسائل دینی معتقدند: «من اتجر بغير علم ارتطم فی الربا، ثم ارتطم؛ هر کس بدون علم و آگاهی به تجارت بپردازد، در ورطه ربا می‌افتد»^۵. پس دانستن مسائل شرعی از خواسته‌های شریعت است؛ یعنی تکلیف مسلمانان این است که کارهای خود را بر اساس خواست شریعت انجام دهند و در غیر این صورت دین‌داری معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند. و امام صادق علیه السلام منبع دین‌شناسی را قرآن معرفی می‌کنند. در واقع ترازوی اصلی در تمام مسائل قرآن است و ارکان سه‌گانه شریعت بر اساس قرآن پایه‌ریزی می‌شود.

۱. مشکینی، علی، الهادی الی موضوعات نهج البلاغه، قم نشر الهادی ۱۳۶۳ ش، ص ۱۶۹

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ای ابوزر؛ در هر کاری نیت صالح داشته باش حتی در خوردن و خوابیدن.

مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۷۰. ۳. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱، ص ۷، به نقل از امام صادق علیه السلام

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۸

۵. السید البروجردی، جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱۸

حضرت فرمودند: «من عرف دینه من کتاب الله، زالت الجبال قبل ان يزوال؛ هر که دین خود را از کتاب خدا بیاموزد، کوه‌ها جا به جا می‌شوند پیش از آن که او جابه‌جا شود».^۱

گرچه آقای قابل در بند ۱۲، پیشنهاد ترجیح آیات مکی بر مدنی را طرح کرده و می‌نویسد: «این ترجیح چیزی نیست جز «اصالت پیام نبوی در مکه» که عمدتاً به مسائل کلامی و اخلاقی پرداخته است...» لکن امام صادق علیه السلام در تبیین دین به تمام قرآن اشاره دارند. و قرآن کسانی را که بعضی آیات را عمل کرده و برخی دیگر را تکفیر می‌کنند مورد نکوهش قرار می‌دهد.^۲ این ترازوی خدایی نباید پاره‌پاره شده و بخشی از آن حذف شود. عمل به تمام قرآن است که منجر به دین‌داری ما مسلمانان می‌شود. حذف بخش‌های مهمی از قرآن به بهانه تکلیفی بودن آنها، جفای بزرگی به کتاب آسمانی است. گو این‌که نویسنده با این نظریه رسالت عظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را محدود به دو عنصر عقاید و اخلاق کرده که ثمره اینها طبق آیات قرآن عبادت است و با حذف آیات مدنی، انحصار در دو عنصر و حذف رسالت اصلی را در پی خواهد داشت.

۴. نکته اساسی در مقاله مزبور تئوری تعیین مصالح و مفاسد یا ملاکات الاحکام است که ایشان معتقدند: «خرد جمعی یا عقلانیت مشترک بشری می‌تواند به عنوان حجت شرعی تعیین‌کننده ملاکات احکام شریعت باشد». اولاً اگر قرار باشد با دو رکن عقیده و اخلاق زندگی کنیم، دیگر چه نیازی به احکام است تا بخواهیم تعیین ملاکات را در پی داشته باشد؟ ثانیاً این خرد جمعی چقدر رشد کرده است که در کنار قرآن یا در تقابل با قرآن، می‌خواهد یک‌تاز میدان تعیین ملاکات الاحکام شود؟ امام صادق علیه السلام به درستی فرمودند که دین خدا به گونه‌ای نیست که عقول مردم به آن دست یابند. نه عمل به آن بلکه تعیین ملاکات آن. عمل به دین خدا دستور خداوند است و این مقدار در قدرت انسان هست، اما ما به عنوان متشرعین، مکلف به تعیین آن نیستیم.^۳

ولایت و سیادت بر هر موجودی نیاز به دلیل محکم دارد. خداوند همه مردم را آزاد آفریده است و در نزد عقل هیچ دلیلی برای اطاعت موجودی از موجود دیگر وجود ندارد. حتی اگر قانون‌گذار به تمام مصالح و مفاسد آگاه باشد و قانون به مصلحت فرد و جامعه جعل کند، باز هم دلیلی بر حق تقنین و لزوم متابعت آن وجود ندارد. زمانی عقل به چنین قراری می‌رسد که از درون علم به چنین ولایتی پیدا نماید. عقل جز خداوند، برای هیچ نهادی حق تشریح و تقنین را قائل نیست.^۴

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۳
 ۲. نساء (۴): ۱۵۰
 ۳. علی‌دوست، ابوالقاسم، فقه و عرف، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 ۴. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق سیاست در قرآن کریم، مؤسسه امام خمینی، ج ۲